

## پاسخی بر نقد مقاله ربا، تورم و ضمان

نوع مقاله : مقاله پژوهشی

نویسنده

حمد عابدینی

هنگامی که با نقد برادر عزیز آقای احمد علی یوسفی بر مقاله ربا، تورم و ضمان رو به رو شدم، بسیار شادمان گشتم و بر آن شدم، با تشکر و قدردانی از ایشان، به شرح نکته ها و ابهامها و روشنگری پاره ای از اشکالها و خرده گیریها پردازم و سخنها و جستارهای درستی که ناقد محترم نگاشته، بر دیده منت نهم.

پیش از شروع باید از مجله کاوشی نو در فقه نیز، تشکر کنم که زمینه چنین مباحثه علمی نوشتاری را فراهم کرده تا دو اهل علم بدون این که یکدیگر را بشناسند، بتوانند به بررسی علمی یک مساله نوپیدا که در جای جای زندگی افراد نقش آفرینی دارد، پردازند تا در این گفت و گوها، زوایای بحث بیش تر باز شود و درستی و نادرستی آن با دلیل روشن گردد همان گونه که درباره ریزی بیان شده است. (المشوره، استخراج الراي بمراجعة البعض الي البعض من قولهم سرت العسل اذا اتخذته من موضعه واستخرجه منه، 1) ریزی، بیرون آوردن دیدگاه و نظر حقیقی است، با مراجعه شماری به شماری دیگر، این سخن، برگرفته از گفتار دیگر آنان است که وقتی عسل را از جای اصلی خود می گیرند و آن را بیرون می آورند، می گویند: (سرت العسل).

نگاشته نماند که در روزگار پیشین، نقد و بررسی دیدگاهها بوده، ولی چون مطبوعات نبوده، به طور معمول، اگر کسی نظر و فتوای جدیدی ارائه می داده، پس از چندین سال به دست اهل اندیشه و نظر می رسیده است که چه بسا پس از مطالعه صاحب نظری، و تعلیقه و حاشیه و یا نقدی بر آن و عرضه نقد به بازار اندیشه، صاحب اندیشه مورد نقد، دار فانی را وداع کرده بود.

به همین جهت گاهی فهمها و برداشتهایی از فتوا و نظر آن نظریه پرداز ارائه شده که صاحب آن نظر و فتوا، شاید روحش هم خبر نداشته است و به دنبال آن تفسیرها، گاهی صاحب آن نظریه، کم دقت، بی توجه به نکته های بسیار روشن، زیاده گو و... نمایانده شده است و انتقاد کننده و حاشیه زننده، با توجه به ادبیات خویش، سبک گفتاری و روحیات شخص و غیره، گاهی صاحب آن نظریه را احترام می کرده و ضمن بزرگداشت، سخن وی را نقل و نقد می کرده، همچون شیخ انصاری، واژگانی چون (بعض الفحول)، (بعض اساتذنا)، (بعض المعاصرین)، گاهی (بعض اساتذتنا المعاصرین) تعبیر می کرده که معلوم است همه استادان یا شاگردان خود هم عصر هستند، ولی شاید شیخ انصاری می خواسته برای نگهداشت ادب، صاحب اندیشه مورد نقد را استاد خود قلمداد کند و چون نمی خواسته کلام غیر واقعی بیان کرده باشد، واژه (المعاصرین) را به آن افزوده، تا نشان دهد آنان هم درس بوده اند و شیخ این مطلب را از او شنیده و در صدد نقل یا نقد آن برآمده است.

گروهی با واژگان و سخنانی و جمله هایی چون: (بعض اصاغر الطلبة)، (بعض من لم يتذوق طعم الفقه) و... به نقل و نقد می پرداخته اند، ولی آنچه مهم است این که در آن زمانها بیان کننده یک نظر، به طور معمول، مجال نمی یافت به روشنگری و پاسخ به اشکالها پردازد و زوایای دیدگاه خود را به خوبی بنمایاند، اما اکنون، سپاس خدای را که چنین امکانی برای همگان وجود دارد.

دوست دارم همین جا و در ابتدای بحث، تاسف خود را از این که ناقد محترم، نظر خود را درباره اصل بحث (ربا و تورم) بیان نکرده و آن را به مقاله دیگر واگذارده، ابراز کنم و از ایشان درخواست کنم که نظر خود را درباره این موضوع مهم، هر چه زودتر عرضه بدارد، تا به هدف اصلی بحث و نقد که رسیدن به رای و نظر صحیح و برابر با واقع است، نزدیک شویم.

به هر حال بنده تلاش می کنم که در هر قسمت، پاسخهای کافی مطرح کنم تا مباحثه سیر علمی خود را بپیماید.

اشکال نخست:

در صفحه 74 در ابتدای بحث ربا و تورم نوشته ام: (چه بسا در ابتدا، گمان شود که سخنی که ما بر سر آئیم، با اجماع ناسازگاری دارد، ولی در بین بحث روشن خواهد شد که هیچ گونه خلاف اجماعی در کار نیست، 2)

ناقد محترم آقای یوسفی پرسیده، این اجماع چگونه اجماعی است:

(با این وضع [که پولهای کنونی کم دوامند و عمری کوتاه دارند و با پولهای قرنهای پیشین فرق دارند] چگونه می توان در مورد ادعای بالا، به اجماع بین فقیهان باور داشت؟ آیا منظور از این اجماع، همان اجماع اصولی است، یا چیز دیگر؟ اگر همان اجماع اصولی باشد، با شرح بالا روشن خواهد شد که جای تمسک به آن نیست؛ زیرا افزون بر این که موضوع پولهای جدید، مستحدثه است، بین فقیهان برجسته و آگاه به زمان و موضوع پولهای جدید، باز چنین هماهنگی وجود ندارد و اگر مقصود چیز دیگری است، مراد از آن شرح داده شود، 3)

بررسی:

اگر من به اجماع تمسک کرده بودم، جای این پرسش وجود داشت که این اجماع کدام است: منقول یا محصل؟ اجماع بین فقیهان قدیم است یا فقیهان جدید؟ مبنای اجماع کنندگان چیست؟ مبنای نویسنده مقاله پیرامون اجماع چیست؟ آیا اجماع کاشف از قول معصوم هست یا خیر؟ و... در صورتی که من به اجماع تمسک نکرده و نگاشته ام تفکر وجود اجماع در این جا بحث درستی نیست و اجماعی که در خور تمسک باشد، در این بحث وجود ندارد.

اما علت این که چرا چنین جمله ای را در ابتدای مقاله نوشته ام، شاید نیاز به توضیح داشته باشد:

اصل این مقاله در سال 1372 نوشته شد و نسخه های دست نویس آن به بزرگان و فضیلابی داده شد تا مطالعه کنند و خلاصه و شمه ای از آن در آثار به چاپ رسیده کنگره نقش زمان و مکان در اجتهاد چاپ شد، 4 و در جلسه های علمی، گاهی این موضوع را مطرح می ساختم که کم و بیش همه با آن به مخالفت بر می خاستند و گرفتن ارزشی معادل ارزش قرض داده شده را ربا می دانستند و گاهی هجومهای سختی از سوی شماری از آقایان

صورت می گرفت و می گفتند: (سخن با فتوای تمامی مراجع زمان مخالف است). (این سخن رباخواری را رواج می دهد) و... در همان زمانها نسخه ای از آن را به یکی از نمایندگان کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی دادم و پس از مدتی بحث مهربانه زان که یکی از مثالهای مقاله بنده بود در آن جا مطرح شد و شماری مراجع فتوا دادند:

(خانمی که مهربانه اش پول بود و مرد در آن زمان پرداخت نکرده اکنون بر اساس ارزش آن بدهکار است.)

دادگاهها نیز بر همین مبنی حکم صادر کردند و کم کم در مهربانه این سخن جای باز کرد. در مساله خمس و مانند آن نیز شماری از مراجع بحث مصالحه را پیش کشیدند.

به طور خلاصه آن زمانی که مقاله نوشته شد. در بین مراجع سرشناس قم حتی یک نفر نیز با این رای موافق نبود و طلاب نیز به پیروی از مراجع با این بحث مخالفت می کردند و حتی در همین نزدیکیها یکی از محققان روشنفکر قرآنی پیش از مطالعه گفت: این حرف شما خلاف نص قرآن است و... حال اگر در چنین جوی نوشته شود:

(چه بسا در ابتدا گمان شود که بحث ما با اجماع ناسازگار است. ولی پس از خواندن مقاله. بر شما روشن می شود که با اجماع مخالفتی ندارد.)

تا با این جمله وحشت ابتدایی افراد کم شود و بدانند اجماعی در کار نیست و مساله در خور مناقشه و بحث است. سخن نادرستی است؟

در مقاله حلال بودن ذبیحه های اهل کتاب و در مقاله پاکی ذاتی انسان 5 درباره گونه های اجماع و شرایط حجت بودن آن به بحث پرداخته و در همان جا نیز دیدگاه خود را طرح کرده ام.

از دیدگاه امامیه اجماع دلیل مستقلى نیست و دلیلها و حجتها از کتاب. سنت و عقل بر می خیزد و بس. کتاب قرآن مجید است و سنت قول. فعل و تقریر معصوم نیست. گاهی با خبر واحد. مستفیض و یا متواتر به ما می رسد و گاهی از راههای دیگر قول امام را کشف می کنیم که یکی از آن راهها. اجماع است که با برنامه و شرطهای ویژه. مجتهد و کارشناس فقه. از اجماع فقیهان و عالمان بزرگ دین. قول معصوم را کشف می کند که پاره ای از آن ویژگیها و شرایط عبارتند از:

1. اجماع کنندگان در آن مساله. دلیل عقلی یا نقلی نداشته باشند.

2. آن مساله برابر با احتیاط یا برات و سایر اصول فقهی نباشد.

3. مقوله. مقوله نوپدایی نباشد که در عصر معصوم. رد پای از او وجود نداشته باشد.

4. علمای اجماع کننده. گرفتار قیاس. استحسان. مصالح مرسله و تقیه نباشند.

وقتی چنین شرایطی به حقیقت پیوست. می توانیم بگوییم: عالمانی که به نص پای بندند و از قیاس و استحسان دوری می گزینند. در مساله ای از مسأل که جای احتیاط. برات. تقیه و... نیست. روایت و آیه ای نیز بر آن دلالت نمی کند. همه بر نظر یگانه ای اتفاق پیدا کرده اند. دارای دلیلی روشن از سوی امام معصوم بوده اند که آن دلیل به ما نرسیده است.

نتیجه این که: در مساله ربا و تورم. اجماعی که دارای شرایط حجت بودن باشد. یافت نمی شود و فتوای فقهای عصر ما. اگر چه (تا چند سال پیش) بر این قرار گرفته بود که در قرض. مهربانه. دزدی و... همان رقم و عدد پول مطرح است. ولی چون کاشف از قول امام معصوم نبود. حجت نبود. ولی به مرور زمان فتوای فقها دگرگونی یافت و اکنون دیگر چنین اجماعی وجود ندارد. همان گونه که ناقد محترم نیز اشاره کرده است.

بنابراین در بند نخست. وی به طور کامل تایید کننده است. زیرا با استفهام انکاری پرسیده:

(با این وضع چگونه می توان به اجماع بین فقها باور داشت؟)

پاسخ این است که در این مساله به هیچ گونه نمی توان اجماع آنان را دلیل شرعی دانست و باور داشت. بلکه اجماع آنان بمانند اجماع علمای هیئت است که در زمانی بر فلکهای پوسته پیزی مستقر بود و زمانی به نادرست بودن آن نظریه رسیدند. باز ناقد پرسیده است: آیا منظور از این اجماع همان اجماع اصولی است یا چیز دیگر در جواب می گوییم:

خیر. منظور اجماع اصولی که شرایط را در بالا بیان کردیم. نیست. بلکه مراد اتفاق علمای صاحب فتوای همروزگار خود ما و به دنبال آنان اتفاق طلاب و فضلا بود و بنابراین اجماع اینان حجت نیست و نباید کسی بترسد که مخالفت با آن. به مخالفت با شرع. بینجامد. باری نوشته است:

(بین فقهای برجسته و آگاه به زمان و موضوع پولهای جدید. باز چنین هماهنگی وجود ندارد.)

نخست آن که:

این سخن تکرار و تایید حرف این جانب است که نوشته ام:

(ولی در بین بحث روشن خواهد شد که هیچ گونه خلاف اجماعی در کار نیست.)

دو دیگر:

از کلام ایشان روشن می شود که اکنون گروهی از علمای آگاه به زمان وجود دارند که با چنین نظری در باب تورم و ربا همراهند اگر چنین است (اکنون همین طور است اگر چه در چهار یا پنج سال پیش چنین نبود) از ایشان تقاضا می شود که فهرستی از آن فقها و دیدگاه آنان درباره اموری که در آن مقاله مطرح شده جمع آوری کنند و در مطبوعات منتشر کنند تا مقلدان آن مراجع از گرفتاری خارج شوند و حقوق آنان پایمال نشود و حقوق دیگران را نیز پایمال نکنند که تبلیغ دین. بویژه در اموری که به گونه مستقیم با عمل مردم در پیوند است از رسالتهای ما طلاب و روحانیان است. و از دیگر سوی. مقاله بنده نیز از غربت به در می آید و همان طور که یک قسمت از آن را مجلس شورای اسلامی تصویب کرد. دیگر بخشهای آن را نیز تصویب می کند و مورد عمل واقع می شود.

سه دیگر:

عبارت ایشان کمی ابهام دارد. آیا قیدی که برای فقها ذکر کرده: (برجسته و آگاه به زمان و موضوع پولهای جدید) برای تنويع است یا برای توضیح؟ برابر احتمال نخست که قید برای تنويع باشد، نتیجه این می شود: ما دو دسته فقیه داریم: دسته ای آگاه به زمان... و دسته ای ناآگاه به زمان. آن گاه این بحث پیش می آید: ملاک آگاهی به زمان چیست؟ اگر ملاک، فهم مسأل نوپیدا و خوب تحلیل کردن و نظر دادن است، یکی از آن مسأل و شاید از بزرگ ترین آنها همین مساله ربا و تورم است که شما چند فقیه سراغ دارید درباره این مساله به شرح بحث کرده باشد؟ و دیگر آن که برای کسی که موضوع و محمول را در این مساله خوب تصور کند بحث روشن است و پاسخ روشن، حال چطور بین فقهای آگاه به زمان هماهنگی وجود ندارد؟

و اگر قید توضیحی باشد، باز همگان اعتراف دارند که همه فقیهان از مساله پول و دشواریهای آن آگاهی ندارند و در مثالها هنوز سخن از درهم و دینار به میان می آورند و بر همان اساس حکم صادر می کنند و تفاوتهای آنها را با پول امروزی نادیده می گیرند و اگر قید توضیحی باشد، باید اذعان داشت که هر کدام به قسمتی از مسأل زمان، آگاهی دارند. بنابراین، همه در بحث پول آگاه نیستند و نظر ما را در ابتدا تایید نمی کنند. به هر حال، جا دارد که انسان برای کناره نگرفتن و نرمیدن این گروهی که از موضوع پول آگاه نیستند، بگوییم از بحث نترسید و آن را خلاف اجماع، خلاف شرع و... قلمداد نکنید. تا آنان با خواندن بحث به مسأل مورد نیاز امروزی آگاه شوند.

اشکال دوم:

عبارتی که از مجموع مقاله بنده برداشت شده این است:

(درهم و دیناری را که دارای ارزش ذاتی و دادوستدی است، نباید با پول اسکناس و نت که تنها ارزش دادوستدی دارند، در هم آمیخته شوند و منشا اصلی سایر نظریه ها را ناشی از در هم آمیختگی مطلب فوق می شمارند.) 6

آن گاه ناقد محترم می نویسد:

(ما نتوانستیم مقصود ایشان را از ارزش ذاتی بفهمیم، آنچه تاکنون شنیده ایم، ذاتی در برابر عرضی به کار برده می شود و ذاتی هر شیء از آن شیء هیچ گاه نه از بین می رود و نه کم و زیاد می شود... بنابراین، هیچ چیزی نمی تواند دارای ارزش ذاتی باشد.)

بررسی:

اگر اشکال ایشان به واژه (ذاتی) است و نزاع لفظی صرف است، ما از لفظ (ذاتی) دست بر می داریم و هر اصطلاحی که ایشان می پسندد به جای آن می گذاریم و چون ایشان در دنباله همین اشکال واژه (حقیقی) را پسندیده، نوشته است:

(به چنین چیزهایی مال حقیقی گفته می شود (در برابر مال اعتباری) البته ارزش چنین چیزهایی ذاتی نیست، بلکه انتزاعی است.) 7

ما نیز حاضریم بگوییم:

(درهم و دینار قدیم، علاوه بر ارزش دادوستدی دارای ارزش حقیقی است و نباید با اسکناس که تنها دارای ارزش اعتباری است، اشتباه شود.)

این که ناقد محترم نوشته است: تنها یک معنی از (ذاتی) را می داند که مقابل عرضی است و شاید از یاد برده، زیرا در کتابهای اقتصادی و مجله ها واژه ذاتی به کار رفته است، از جمله در فرازهای زیر:

(پولهای نشانه ای Token Money) (پولی که ارزش اسمی آن بیش از ارزش ذاتی آن باشد، مثل پولهای مسکوک امروزی.) 8

(گاهی پول، خود، متاع حساب نمی شود، بلکه فقط ارزش اعتباری دارد، نه ذاتی و نه واقعی.) 9

(چیزی را که به عنوان قرض الحسنه داده است، فقط می تواند مثل را بگیرد، خواه کالا باشد (اعم از نقدین و دیگر کالاها) که ارزش ذاتی دارند، خواه اسکناس که ارزش اعتباری دارد.) 10

(این که به قول ارسطو (پول بچه نمی زاید) کدامین پول است، آیا پولی که خود ارزش نهفته داشت، یعنی خود هم معیار ارزشها بود و هم ارزش ذاتی داشت (طلا و نقره مسکوک) یا پولی که... 11

(کدام پول معامله اش ربوی است، آیا همه پولها خواه پول اعتباری محض و خواه آن که خود دارای ارزش ذاتی است؟) 12

به هر حال، در کتابهایی که تفاوت پول امروزی با پول زمانهای پیش را بیان کرده اند، به طور معمول این اصطلاح را به کار برده اند که چون درصدد شمارش نیستیم و آمدن این اصطلاح یا آن اصطلاح به اصل بحث ضربه ای نمی زند، از سخن در این باره خودداری می ورزیم و تنها به این نکته اشاره می کنیم: از عبارتهای بالا معلوم می شود که این واژه و اصطلاح نزد حوزویان و دانشگاہیان، هر دو گروه شناخته شده است.

نکته دیگر که باید یادآوری شود آن که در واژه نامه ها برای (ذاتی) معنای گوناگونی گفته شده است، از باب نمونه، در فرهنگ دهخدا آمده است:

(ذاتی: منسوب به ذات، گوهری، گهری، جبلی، غریزی، طبیعی، فطری، جوهری؛ مقابل عرضی، عارضی؛ حسن و قبح اشیا ذاتی نیست، اصلی.) 13

و سپس به بیان ذاتی از قول علمای منطق می پردازد.

در کتاب فرهنگ علوم عقلی آمده است:

(ذاتی و ذاتیات، اموری هستند که شیء را از غیرش جدا و ممتاز می سازند و ذات هر چیزی عبارت از نفس آن چیز است و اعم از شخص است و در هر حال، ارکان وجودی و مقومات هر شیء را ذاتیات آن نامیده اند در مقابل عرضیات که امور خارج از ذات بوده و مقوم ذات نمی باشند، جنس و فصل ذاتی نوعند (اسفار، ج 3، دستور، ج 2/118).... ذاتی در دو مورد به کار برده می شود یکی در باب کلیات خمس و دیگری در باب برهان و

معنای آن در باب کلیات خمس، امری است که خارج از ذات نباشد... و هر گاه در برهان به کار رود، مراد امری است که از ذات انتزاع شده است.... و بنابراین، ذاتی در باب برهان عرض در باب کلیات خمس است... خواه طوسی می گوید... ذاتی در این موضوع [باب برهان] عام تر

است از آنچه در ایساغوجی [کلیات خمس] گفته ایم، چه ذاتی آن جا اجزا حد می باشد.) 14

بنده تصور می‌کنم که اشکال ایشان در این جا سهو القلم باشد. وگرنه چگونه ممکن است کسی که خود از نویسندگان است و در نقد خود گاهی به کتابهایی که نگاشته ارجاع می‌دهد، لغت نامه دهخدا و مانند آن را ندیده باشد. یا مطلبی از ذاتی باب برهان به گوش او نرسیده باشد. به گونه ای که بنویسد:

(آنچه تاکنون شنیده ایم، ذاتی در برابر عرضی به کار برده می‌شود و ذاتی هر شیء از آن شیء هیچ گاه نه از پیش می‌رود و نه کم و زیاد می‌شود.) 15) به هر حال، (ذاتی) در منطق اصطلاح خاصی است و معنای آن دارای قلمرو ویژه و نباید هر جا کلمه (ذاتی) دیده شد، تنها همان معنی به ذهن بیاید و همان ملاک و معیار تمامی موارد کاربرد آن قرار گیرد.

باری چه (ذاتی) اصطلاح بنده باشد، چه دیگران آن را به کار برده باشند و چه ذاتی در منطق با ذاتی در جاهای دیگر، فرق داشته باشد یا نداشته باشد، آنچه مهم است و با توجه به شرحهایی که در اصل مقاله آمده است، فرق روش بین پولهای کاغذی این دوره و طلاهای سکه خورده دوران گذشته وجود دارد و مراد بیان آن فرقها بوده است.

اشکال سوم:

ناقد محترم در صفحه 428 بر دو تعریفی که از پول آورده شده اشکالهایی دارد که خلاصه آن با حفظ واژگان چنین است:

(ایشان با شتاب به بیان دو تعریف از یک منبع غیر تخصصی پرداخته بر کرسی عرف و اقتصاد دانان نشسته و مهر تایید بر پای هر دو زده است. در حالی که دور است هیچ کتاب معتبر اقتصادی، تعریف دوم را ذکر کرده باشد. مهم تر این که این دو تعریف با هم سازگاری ندارند و تعریف دوم امری نامفهوم و غیردرخور پذیرش هم در نزد عرف و هم در نزد اقتصاددانان است، زیرا:

1. این تعریف تنها در برگیرنده پولهای غیر فلزی است و جامع افراد نیست. 2. قید خالص که بی‌گمان احترازی است. احتراز از چه چیز است؟ بررسی:

ناقد محترم توجه دارد که گاهی واژه ای را با واژه یا واژگان دیگر شرح می‌دهند که در این صورت، مقصود نزدیک کردن معنی به ذهن است و در اصطلاح اهل منطق، در جواب (مای شارحه) آورده می‌شود و گاهی در صدد بیان ذات و حقیقت یک شیء هستند که در آن صورت پرسش با (مای حقیقیه) است و جواب (مای شارحه) از نظر منطقی دو مرتبه قبل از (مای حقیقیه) است.

در منطق می‌خوانیم:

(اس المطالب ثلاثه علم مطلب ما مطلب هل مطلب لم) 16)

اساس پرسشها در سه پرسش دانسته شده است: پرسش با (ما) (چیست)، پرسش با (هل) (آیا) و پرسش با (لم) (چرا).

سپس ناقد شرح می‌دهد که پرسش با (ما) در دو مرحله صورت می‌گیرد:

نخست هنگام روبه رو شدن با یک چیز، برای یافتن آگاهیهای درباره آن، که در این صورت، با شرح پاسخ دهنده، مقداری با آن چیز آشنا می‌شویم. آن گاه پرسش با (هل بسیطه) مطرح می‌شود و پس از این که فهمیدیم وجود دارد باز با لفظ (ما)، از حقیقت آن می‌پرسیم و در این مرحله جوابی که داده می‌شود تعریف حقیقی است که یافتن آن در چیزها، بسیار مشکل است و در مورد پول که بحث کنونی ماست مشکل تر. آن گاه نوبت به پرسش با (لم) می‌رسد که خود باز دوگونه است و در واقع سه پرسش به شش پرسش تبدیل شد: دو تا با (چیست) (آیا) و دو تا با (چرا) 17).

در مثل، وقتی کسی بگوید (اشعه ایکس)، اول می‌پرسیم اشعه ایکس چیست؟

و در جواب می‌شنویم: یکی از گونه های نور است که به صورت مستقیم و استوانه ای حرکت می‌کند، نه این که مانند نورهای معمولی حرکت مخروطی داشته باشد و به پیرامون منتشر شود.

در مرحله دوم می‌پرسیم: آیا چنین نوری وجود دارد که به پیرامون پخش نشود و مستقیم حرکت کند؟ جواب می‌شنویم: بله وجود دارد، نمی بینی که در عکس برداری از درون بدن، استخوانهای شکسته و... از آن استفاده می‌کنند؟ سپس از حقیقت آن نور می‌پرسیم که جواب دادن در این مرحله و کشف حقیقت چیزها، کار مشکلی است. در مرحله چهارم، می‌پرسیم آیا اشعه ایکس قدرت تخریبی هم دارد؟ که این پرسش با (هل مرکبه) است و بالاخره می‌پرسیم: چرا چنین است؟

در مقاله ربا و تورم نیز تلاش شده که این امور رعایت شود اول با دو تعریف، مقداری پول توضیح داده شده و در صدد بیان حقیقت آن نبوده ایم وقتی پول توضیح داده شد، نوبت به پاسخ پرسشهای (هل بسیطه) (آیا هست) رسیده و با بیان کار آییهای پول، تلاش شده وجود آن ثابت شود. همانند کارایی اشعه ایکس که در مثال ذکر شد. سپس در صدد بیان حقیقت پول بر آمدیم و با بیان تاریخچه پول و نقش آن و تبدیل و تحولات پیرامون آن به جواب (مای حقیقیه) (حقیقت آن چیست) رسیده ایم که به این بیان ذکر شده:

(میانگی در داد و ستد، از چیزهایی که خود ارزش ذاتی داشتند و به آن جهت ارزش مبادله ای هم پیدا کردند شروع شد و سپس با گذراندن مرحله های گوناگون، به اعتباری که تنها نقش میانگی را دارد، دگرگون شد.)

که با این جمله کوتاه: (اعتباری که تنها نقش میانگی دارد) تلاش شده به آن حقیقتی که کشف، شناختن و شناساندنش مشکل است، اشاره شود.

چون از روزگاران دور، گفته اند: تعریف حقیقی پدیده ها و عناصر، دشواریهایی دارد و پیوسته در بحث جامع افراد بودن و مانع اغیار بودن، به مشکل بر می‌خورده اند. امروزه با دگرگونیهای جدید، همه چیز در قلمرو دگر دیسی قرار گرفته به همین جهت، سعی شد تعریف حقیقی بیان نشود و شاید بیانش هم غیر ممکن باشد. همان گونه که آخوند خراسانی در کفایه در باره پاره ای از این تعریفها چنین نظری دارد.

با این بیانیها، شاید روشن شده باشد که ذکر دو تعریف برای شرح ابتدایی پول بوده و به همین جهت، تفاوتی ابتدایی آنان اشکالی در توضیح به وجود نمی‌آورده و عرف آگاه از تعریف پول و اقتصاددان، هر دو در ابتدا همین گونه پول را شرح می‌دهند. بنابراین، دو اشکال مطرح شده که مربوط به تعریف حقیقی چیزهاست، وارد نیست.

اما این که ناقد محترم نوشته است: (ایشان با شتاب...) باید عرض کنم که عجله و شتاب مقتضای طبع آدمی است و در قرآن مجید آمده است:

(خلق الانسان من عجل) 18

انسان از شتاب آفریده شده است.

و همه انسانها شتاب دارند. پیامبر اکرم (ص) آیات وحی را در هنگام دریافت آن از فرشته وحی می خواند تا این که خداوند فرمود: (لاتحرك به لسانك لتعجل به) 19.

زبان تو را زود به حرکت در نیاور تا در خواندن شتابزدگی به خرج دهی. و حضرت موسی با شتاب قوم خود را رها کرد تا به ملاقات خدا برود و پروردگار فرمود:

(ما اعجلک عن قومک یا موسی) 20

ای موسی! چه چیز تو را [جدای از] قوم خودت، به شتاب وا داشته است. و به طور کلی قرآن می فرماید: (اتی امر الله فلا تستعجلوه)

هان! امر خدا در رسیدن پس در آن شتاب مکنید.

به هر حال، با دعای خیر حضرت عالی و سایر بزرگان و دوستان، امیدوارم که شتاب بنده در مسیر رضای خداوند باشد و در این چند روز مختصر دنیا، مقداری از علم و کمال برای این بنده ناچیز حاصل شود.

اشکال چهارم:

ناقد محترم درباره عبارت زیر است که توضیح نداده ام:

(امروزه بانکه اجازه دارند که چندین برابر مجموع داراییهای خود، اعتبار بدهند و وقتی در مثل، شخص ده هزار تومان نزد بانک سپرده گذاشت، بانکه حق دارند تا نود هزار تومان اعتبار بدهند.)

ناقد محترم درباره این فراز نوشته است:

(نویسنده این فراز از نوشته خود را هیچ گونه شرحی نداده که آیا این اعتبار تا نود هزار تومان (پول) شمرده می شود یا نه؟ در صورتی که پول به شمار می آید، فرق این گونه پول با دیگر پولها چیست؟ و آیا بحث آن نیز چنین پولهایی را در می گیرد؟...)

به هر حال، بی پاسخ گذاشتن این پرسشها در این مقاله حاکی از درک درست نداشتن از بخش مهم پولهای کنونی به نام پول تحریری در دادوستدهاست.)

آقای یوسفی، سپس به شرح پول تحریری پرداخته است و می نویسد:

هنوز ماهیت و ویژگی های آن [پول تحریری] برای فقیهان ما درست باز و روشن نشده است.

در پایان توضیح می نویسد:

(روشن است که داوری درباره ربا و تورم، بدون درک صحیح گونه های پول و ملاحظه دقیق آن کاری دشوار، بلکه غیر ممکن است.)

بررسی:

از این که ناقد محترم زحمت کشیده و پول تحریری را توضیح داده و گامی در جهت پیشرفت علم برداشته صمیمانه تشکر می کنم:

اما چند نکته باید مورد دقت واقع شود.

1. این که ناقد محترم نوشته است:

(ماهیت و ویژگیهای پول تحریری برای فقیهان ما درست باز نشده است.)

سخن متین و خوبی است و عیبی بر فقیهان نیست، زیرا هیچ کس خود را در تمامی امور آگاه و متخصص نمی داند، ولی راه کار آن این است که نخست اسکناس و نت، به عنوان پولهای اعتباری توضیح داده شود و فرق پولهای کهن که اعتباری نبودند با این پولهای کاغذی روشن شود و سپس در مرحله بعدی، اعلام شود پول دیگری هم وجود دارد که حتی این تکه کاغذ اعتباری نیز، برای آن وجود ندارد، همان گونه که در امور عقلی و در فلسفه دانش آموز را از آنچه که با حواس پنجگانه دریافت می شود، به خیالها و پندارها و سپس به کلیات عقلی می برند. در این جا نیز باید مرحله به مرحله پیش رفت. مرحله نخست از سوی این جانب بیان شده و مرحله بعدی نیز اشاره ای شد. تا بحث ربا و تورم امکان طرح بیاید، و شرح داده نشد تا تحریج در بیان رعایت شود و بحث به درازا نکشد، پیچیده و پراکنده و دیریاب نگردد.

اکنون که این مجال به دست آمده و تا اندازه ای پول تحریری در ضمن نقد روشن شده شرح دیگری درباره پول تحریری ارائه می دهیم: مقدار

سپرده ای که بانکهها باید نزد بانک مرکزی بگذارند، با قدرت آفرینندگی پول تحریری نسبت عکس دارد. اگر ذخیره قانونی 20% باشد، یک

میلیون پول، دست بالا، قدرت خلق چهار میلیون پول را دارد و اگر ذخیره قانونی 10% شد، این مبلغ، به بیش از دو برابر افزایش می یابد و تا حدود 9

میلیون پول می تواند بیافریند. آن گاه وقتی شنیده می شود که دولت پولها را جمع کرده، به این معنی نیست که ماموران حکومتی بسته های

اسکناس را جمع می کنند و در جایی انبار می کنند، بلکه کاستن از حجم پول به این است که درصد ذخیره قانونی را زیاد می کنند، با توجه به مثالها

روشن شد که افزایش ذخیره قانونی از 10% به 20% در یک میلیون تومان، حجم پول را از 9 میلیون به چهار میلیون می کاهش دهد و بر عکس اگر ذخیره

قانونی به 5% برسد حجم پول در جامعه به گونه سرسام آوری بالا می رود.

باری، با توجه به مباحث گذشته روشن شد که چرا پاره ای از بحثها پیش از این شرح داده نشده و باز روشن شد که پول تحریری در عمل و کارکرد با پولهای دیگر فرقی ندارد و اما این که چرا پول تنها این مقدار از قدرت تولید پول را داراست؟ ایشان به شرح بیان کردند و نیازی به شرح اضافی بنده

ندارد.

اما این که نوشته است:

(بی پاسخ گذاشتن این پرسشها در این مقاله حاکی از درک درست نداشتن از ... است.)

بیان شد که بی پاسخ گذاشتن جهت دیگری داشته است. ولی مساله (درک درست نداشتن) یا مربوط به این است که خداوند چنین قوه ای را به بنده نداده یا در اندازه کمی داده است و یا این که با وجود قوه درک بنده مطالعه نکرده تا درک کنم و بدون مطالعه به سراغ نوشتن رفته ام. در دو صورت نخست، تکلیفی متوجه بنده نیست و انسان در این دو صورت مسوولیتی ندارد و بندگان به مقدار عقل و درکی که خداوند به آنان داده است، مورد بازخواست قرار می گیرند در جلد اول وسایل الشیعه، روایات بسیاری وجود دارد که مضمون آنها این است: (ثواب به مقدار عقل است و بازخواست نیز به مقدار عقل.) 22

تنها احتمال سوم و صورت سوم باقی می ماند که بنده بدون مطالعه، در این وادی قلم فرسایی کرده باشم که مایل بودم در این باره ایشان به آدرسهایی که در این مقاله و قسمت دوم آن در شماره 17 و 18 مراجعه می کردند تا معلوم شود که دست کم پاره ای از مجله ها و کتابها، بمانند: (پول و تورم) نوشته فرخ قبادی و فریرز رئیس دانا را که به شرح درباره پول تحریری به بحث پرداخته اند، مطالعه کرده ام. اشکال پنجم:

در صفحه 82 مقاله بنده آمده است:

(خلاصه: تاکنون روشن شد زیاد گرفته بر سرمایه ربا و حرام است. ولی خود سرمایه را حق دارد که بگیرد، اما سرمایه چیست؟ نیاز به بحث دارد...).

ناقد محترم در صفحه 432 در اشکال به این فراز می نویسد:

(محقق محترم پیش از بیان خلاصه مطلب بر آن شد که ربا را از نظر لغت و شرع بشناساند، اما با نقل چند مطلب از لغویان و فقیهان و یک آیه از قرآن، به سرعت به نتیجه بالا می رسد و به دنبال قاعده سرمایه می رود. تا بدان وسیله معنای ربا را روشن کند. ولی تا آخر مقاله به جست و جوی تعریف و قاعده و تراز سرمایه پرداختیم، اما چیزی نیافتیم و بدون آن که از سرمایه تعریفی آراه دهد. در صفحه 98 نتیجه می گیرد: زیاد تراز مقدار اسمی دین تا حد تورم ربا به شمار نمی آید و گرفتن اصل سرمایه قرض داده شده است!)

سپس ناقد محترم در صفحه 433 به تعریف سرمایه پرداخته که خلاصه آن چنین است:

(سرمایه یک عنوان شرعی نیست، بلکه معنایی است که از لفظ آن به ذهن عرف و عقلا تبادر می کند و در نظر آنان سرمایه به طور حقیقی به دو قسم نقدی و غیر نقدی تقسیم می شود، اما به کالاهایی که افراد برای استفاده از خود تهیه می کنند، مانند یخچال و نان، سرمایه گفته نمی شود.) سپس به عنوان پرسش برای نتیجه گیری می پرسد:

اگر شخصی کت خود را که می پوشد (بی گمان نزد عرف و عقلا سرمایه به شمار نمی رود) به مدت یک روز به شرط مازادی به دیگری وام بدهد. همه قبول دارند که این جا ربا محقق شده و فعل حرامی انجام گرفته، در حالی که شخص وام دهنده، سرمایه ای را وام داده است [ظاهرا وام نداده است صحیح است].

بررسی:

در این عبارت ناقد محترم چندین اشکال کرده که پاره ای از آنها برای نگارنده روشن نشد. در مثل، نفهمیدم در یک مقاله مختصر برای تعریف (ربا) غیر از نقل قول از اهل لغت، اهل شرع و موارد کاربرد آن، چه کار دیگری باید انجام می گرفت؟ دور می دانم نظر ایشان چند باره گویی و گفتن یک مطلب یک بار در قالب ترجمه، بار دیگر در قالب شرح و بار سوم در قالب نتیجه گیری و مانند آن باشد. زیرا ایشان خوب می داند که ارزش عمر خود و دیگران بسیار بیش تر از آن است که به چند باره گویی بی نتیجه امور پرداخته شود. بلکه سرعت در این امور بسیار مناسب است. اشکال دیگر ایشان این است که: تا آخر مقاله خوانده و تعریفی از سرمایه نیافته است! اما چرا ایشان به صفحه 129 که با تیترا (سرمایه چیست) شروع می شود و تا صفحه 135 ادامه می یابد، توجه نکرده است؟ آیا ایشان به دنبال سرمایه به اصطلاح سرمایه داری امروزی می گشته و پیدا نکرده یا در پی تعریف منطقی مرکب از جنس و فصل بوده است.

اولی که مورد بحث نبوده و دومی با مثال، آیه و روایت، شرح داده شده است. ولی همان گونه که پیش از این نیز بیان شد، چون تعریف حقیقی از چیزها پیوسته دشواریهایی دارد، تا جایی که ممکن بوده از پرداختن به آن خودداری شده است.

اما پرسشی که ناقد محترم، به عنوان نقد مطرح کرده است:

(اگر کسی کت خود را که می پوشد به مدت یک روز به شرط مازادی وام بدهد، همه قبول دارند که این جا ربا محقق شده و فعل حرامی انجام گرفته است.)

بررسی:

روشن نیست وامی که داده به چه صورت است؟ اگر کت را وام داده که فردا همین کت را وام دهنده تحویل دهد که این وام نیست، بلکه عاریه یا اجاره است. زیرا قرض به ملک دیگری در آوردن عین، یا عین در ذمه است. یعنی وام دهنده عین مال را به ملک وام گیرنده در می آورد و در برابر عوض آن را به بر عهده وام گیرنده مالک می شود. از این روی، در صیغه عقد آن می گوید: (تصرف فیه) او (انتفع به) و (علیک رد عوضه) 23 در آن دست یاز، یا از آن بهره ببر و بر تو واجب است که عوض آن را بر گردانی و هیچ گاه شرط نمی کنند که خود آن عین را برگرداند و جاهایی که خود عین باید برگردد، به صورت عاریه یا اجاره است.

بنابراین، دادن کتچه با سود و زیاده چه بدون آن، با شرط این که خود این کت را برگرداند، وام نیست و با فرض شرط کردن برگرداندن عین با افزودن، تبدیل به اجاره می شود و بی گمان این افزوده، ربا نیست و حرمتی ندارد حال چرا ایشان نوشته است (همه قبول دارند که این جا ربا محقق شده و فعل حرامی انجام گرفته) روشن نیست به دیگر سخن، ما سه عنوان داریم که از لحاظ مفهوم، مصداق و فایده ها به طور کامل با یکدیگر فرق دارند و آنها عبارتند از:

1. عاریه که عقدی است جایز و ثمره آن بخشش سود به دیگری است، بدون گرفتن عوض که به طور معمولی استفاده از وسأل شخصی دیگران به همین گونه انجام می گیرد. این شخص، دیگ از همسایه اش عاریه می گیرد، دیگری نردبان و سومی کت و... در این گونه بده بستانها، عین و مال از عاریه دهنده است و اگر آن مال بدون از اندازه گذری و سهل انگاری از بین رفت، عاریه گیرنده، ضامن نیست و دست او دست امانی است. این گونه عقدها، عقد جایزند و لزوم وفا ندارند.

2. عقد اجاره که عقدی است لازم و ثمره آن واگذاشتن سود به دیگری است، در برابر عوض معین که همه موارد عاریه می تواند مشمول اجاره واقع شوند. در مثل اگر دیگ همسایه برای استفاده یک روزه طلب شد و صاحب دیگ گفت: مجانی نمی شود و باید صد تومان کرایه بدهی و خواهند دیگ نیز پذیرفت، این اجاره است، نردبان، کت، یخچال، خانه و... نیز همین طور است.

در این جا نیز، عین مال، از آن اجاره دهنده است و اگر بدون از اندازه گذری و سهل انگاری از بین برود، اجاره کننده ضامن نیست و عقد لازم است، یعنی پس از خواندن صیغه و استحکام آن، بدون جهت نمی توان آن را باطل کرد.

3. قرض وام، عقدی است لازم که در آن عین مال به ملک قرض گیرنده در می آید و او متعهد می شود که در وقت سر رسید، مثل یا قیمت آن را بپردازد. در این صورت، تمامی دست یازیهای وام گیرنده در ملک خودش انجام می گیرد و زیاده روی، و سهل انگاری نقشی ندارد و در هر حال، ضامن مال است و باید در سر رسید، آن را بپردازد. زیرا عوض مال در ذمه اوست و ذمه هیچ آسیبی نمی بیند.

باری، فرق اساسی وام با عاریه و اجاره از این قرار است:

نخست آن که:

در وام، خود مال به ملک دیگری در آمده است به خلاف اجاره و عاریه.

دو دیگر:

وام گیرنده عوض مال وام گرفته شده را بدهکار است، ولی در عاریه و اجاره عین همان مال را باید برگرداند.

سه دیگر:

وام گیرنده در هر حال، عوض عین را بدهکار است، ولی در عاریه و اجاره، در صورتی که ثابت شود، زیاده روی و سهل انگاری در کار بوده، عوض را بدهکار است.

چهار دیگر:

در قرض و وام، وام دهنده مال را به ملک دیگری در می آورد و در برابر، عهده وام گیرنده را مالک می شود و با این عمل خود را از تمامی خطرهایی که ممکن بود برای مالش پیش بیاید، می رهاوند و به دیگر سخن مالی که به قرض داده، به طور کامل، بیمه می شود؛ زیرا مال خود را می دهد و ذمه دیگری را در اختیار می گیرد و ذمه نابود ناشدنی است.

و کسانی که فلسفه تحریم ربا را بیان می کرده اند، مانند شهید مطهری به این نکته اشاره دارند.

حال از ناقد محترم می خواهیم که شرح دهد: آیا کسی که کت خود را به دیگری داده است: به گونه وام بوده، یا اجاره و یا عاریه؟

در صورت اول، پیاداست که کت وی، ویژگی نداشته، بلکه مانند دیگر مالها و داراییهای اوست و حتی برابر تعریفهای ناقد محترم نیز، سرمایه او به شمار می آید و در این صورت، وام گیرنده حق دارد از روی عمد آن کت را از بین ببرد و پس از یک روز، مثل یا قیمت آن را بپردازد و دادن زیاده، بر آن ربا و حرام است:

ولی اگر آن شخص، عین کت خود را می خواهد و آن کت ویژگی دارد، در این صورت، دادن کت به دیگری وام نخواهد بود، بلکه اگر پس از یک روز موظف باشد که خود کت را برگرداند، عاریه است و اگر وظیفه داشته باشد به پرداخت اضافه، اجاره است (معاطات در این گونه عقدها راه دارد و نیازی به صیغه ندارد)، پس اشکال ناقد محترم برای ما روشن نشد و احتمال دارد سهوالقلمی از سوی ایشان صورت گرفته باشد و یا چون در عرف، گاهی به عاریه نیز، قرض گفته می شود، ناقد غلط عرفی را به جای معامله شرعی قرار داده و نتیجه نادرستی گرفته و در صفحه 434 نوشته است: (بنابراین نه مفهوم سرمایه و نه مفهوم ربا هیچ کدام درست قاعده مند نشده است؟)

این سخن درست نیست؛ زیرا که هر دو مفهوم در قالب مثالهای گوناگون شرح داده شده و تلاش شده که بدون ورود در اصطلاحات دست و پاگیر، مفهوم آن دو، به خواننده انتقال یابد.

اشکال ششم:

ناقد محترم در صفحه 434، به تعریف مثلی و قیمی خرده می گیرد و می نویسد:

(در این بحث، پاره ای از عبارتهای ناهماهنگ را از منابع لغوی و فقهی یادآور می شود، بدون آن که نتیجه گیری روشنی بکند.)

و به عنوان نمونه دو عبارت از مقاله را یاد آورد می شود:

الف. (پس مثلی یعنی چیزی که از دسته همانند داران است و مانندهای فراوانی برای آن بتوان به دست آورد که به درستی همانند او باشد.)

ب. (مثل یک چیز، چیزی است که به درستی با آن چیز یکسان باشد.)

و پس از آن می نویسد:

(تعریفی که نویسنده از مثلی ارائه می دهد از نمونه های روشن مصادره به مطلوب است... نتیجه چنین تعریفی در خود مقاله پیداست که بدون تعریف مناسبی برای مثلی و قیمی آمده: (مهم نیست که پول مثلی باشد یا قیمی...))

بررسی:

همان گونه که در مقاله آمده، در لغت دو معنی برای (مثل) بیان شده است: یکی همگونی در جهت و دیگری همگونی در تمامی جهتها. و مراد فقها از (مثلی) همگونی در تمامی جهتها بوده است و عبارتهای اول و دوم نقل شده از لغویان در صدد بیان همین نکته بوده است. و می دانیم که تعریفهای لغوی در صدد بیان جنس و فصل و مانند آن نیستند. بلکه در صدد بیان واژه ای با واژه دیگر هستند و به دیگر سخن معانی لغت آن چیزی است که در جواب (مای شارحه) واقع می شود و در این گونه تعریفها و شرحها، مصادره به مطلوب اشکالی ندارد.

اما این که ناقد محترم نوشته است: (عبارتهای ناهماهنگ) باید عرض شود: هماهنگی بین عبارتها، به گونه های مختلف امکان پذیر است. از جمله درباره یک موضوع بودن، یک هدف را دنبال کردن و... در تعریفهای یاد شده افزون بر این که همه درباره یک موضوع بوده، همه در صدد بیان یک مطلب بوده اند و آن این که هدف از تقسیم جنسها و کالاها به مثلی و قیمی رساندن حق به صاحب حق بوده و همه کوشش فقیهان این بوده که (اقراب الی الحق)، (اقراب الی الواقع)، (اعدل) و... را پیدا کنند که در صفحه 100، 97، 101 و... به این مهم اشاره شده است.

آن گاه پس از روشن شدن هدف از تعریف مثلی و قیمی و این که این اصطلاحات در آیه و روایتی وارد نشده، بلکه فقیهان ما برای بیان معیارهایی جهت (اقراب الی الحق) بودن، این بحثها را مطرح کرده اند. درباره پول در دو مقام بحث شده است:

اول، بدون در نظر گرفتن مثلی و قیمی و تنها توجه کردن به (اقراب الی الحق) و (اقراب الی العدل) و آن گاه در این باره در صفحه 97 و 98 چنین بیان شده است:

(مهم نیست که پول مثلی باشد یا قیمی... برای واره های عهده نه معیار مثلی را باید مطرح کرد و نه معیار قیمی را؛ زیرا پول با هیچ یک از معیارها سازگاری ندارد و به دیگر سخن، با هر دو معیار، در ظاهر سازگاری دارد. بلکه باید اقراب الی الحق یا اعدل را برگزید و...)

دوم، با استفاده از بحث مثلی و قیمی که از صفحه 99 به بعد این گونه بحث شده است:

(تاکنون کاری به مثلی و قیمی نداشتیم، بلکه حکم پول و وام دادن و پس گرفتن آن بر اساس عدالت و نزدیک تر به حق بودن که روح کلام فقها بود بحث شد. اکنون با توجه به معیار مثلی و قیمی وارد بحث می شویم.)

حال چرا ناقد محترم، سه عبارت را با حذف آغاز و انجام آنها از جاهای گوناگون مقاله انگشت گذاشته و آنها را ناهماهنگ دانسته است. روشن نیست. سپس ناقد محترم از صفحه 435 تا 440 به بحث درباره مثلی و قیمی و قاعده مند کردن آنها پرداخته است که از تلاش ایشان تشکر می شود و اکنون سخن از اشکالهای احتمالی که بر ایشان وارد است، به میان آورده نمی شود؛ زیرا که نگارنده تنها در صدد شرح مقاله ربا و تورم است و تلاش می کند در همان ساحت قلم بزند.

به هر حال، ایشان پس از قانونمند ساختن مثلی و قیمی به نقد مجله کاوشی نو در فقه پرداخته و در صفحه 440 می نویسد:

(جای بسیار تعجب است که این فرازها در یک مقاله، درباره یک موضوع بویژه در مجله (کاوشی نو در فقه) از یک نویسنده اظهار شود.)

بررسی:

پیش از بیان عبارتهایی که در نظر ایشان ناهماهنگ و ناسازگار است، ذکر این نکته ضروری می نماید که در علم اصول بیان شده است: هنگامی می توان از سخن کسی ظهور گرفت و سخنی را به گوینده ای نسبت داد که او سخن را به تمام و کمال پرداخته باشد. و نشانه ای بر خلاف نیارود و در یک کلمه با شنیدن (لا اله) نمی توان حکم به کفر کسی داد؛ زیرا ممکن است (لا اله) را نیز بگوید. حال با این مقدمه، به سراغ جمله های نقل شده ای که ناقد محترم آنها را ناهماهنگ و ناسازگار شمرده است می رویم:

از صفحه 99 مقاله نقل کرده است:

(برابر تمامی معیارهای ارائه شده) برای شناخت مثلی از قیمی که فقها گفته بودند و پیش از این نقل شده، اسکناس مثلی است...)

ای کاش، ایشان نقطه چینی نمی کرد و باقی عبارت همان فراز و پاراگراف را نقل می کرد که پس از چند مثال آمده است:

(ولی از آن حیث که حتی در دو زمان نمی توان ارزش برابر در آن یافت و نمی توان هیچ گاه تمام ویژگیهایی را که در ارزش آن دخالت دارد، به درستی بیان کرد و در دادوستد در نظر داشت، پس قیمی است.)

نقل این عبارت ناقص از یک پاراگراف، بمانند نقل (لا اله) و حذف (لا اله) است.

عبارت دیگری که ایشان از صفحه 101 نقل کرده چنین است: (زیرا درست است که پول مثلی نیست؛ ولی قیمی هم نیست به عبارت دیگر، از حیثی مثلی است و از حیثی قیمی.)

این عبارت، همان گونه که روشن است، با عبارت پیشین ناسازگاری ندارد. ولی برای این که بریدگی انجام شده در عبارت روشن شود و زمینه برای مطالبی که در صدد بیان آن هستم آماده گردد، کمی پیش و پس عبارت را نقل می کنم:

پیش از این فراز پس از بیان دو حیثیت برای پول: یکی از آن حیث که کاغذ یا فلزی است که با دستگاه چاپ ساخته می شود و دوم از حیثی که وسیله ارزیابی جنسها و کالاهاست و دارای ارزشی است که آن ارزش از امور بسیاری ناشی می شود، نوشته ام:

(این جاست که روشن می شود مساله پول و ربا در اسکناس و مانند آن، به آسانی درخور حل نیست و این که کسی بگوید: چون پول مثلی نیست و به همان گونه که بیان شد) پس مانند حیوان است و همان گونه که فروختن یک حیوان به دو حیوان جایز است، پس فروختن یک [اسکناس] صد تومانی هم به دو [اسکناس] صد تومانی جایز است. سخن درستی نیست؛ زیرا درست است که پول مثلی نیست، ولی قیمی هم نیست. به عبارت

دیگر از حیثی مثلی و از حیثی قیمی است. و از آن حیث که قیمی است. باز نمود بها برای آن دشوار است. زیرا خود معیار سنجش چیزهای قیمی است و چیز قیمی را با توجه به بهای آن می توان با دو چیز. یا کم تر و بیش تر. از همان جنس معامله کرد. نخست آن که:

روشن می شود: بسیاری از مطالب که به عنوان مطالب مهم و اموری که نوشته است: تا شناخته نشوند. مساله ربا و تورم. حل شدنی نیست. برگرفته از مطالب خود بنده است و (هذه بضاعتنا ردت الینا).

دو دیگر:

در این عبارت کوتاه بدون ذکر نام از کسی. به فتوای شماری از فقهای بزرگ که پول را قیمی می دانسته و فروختن در مثل. یک اسکناس صدتومانی را به دو اسکناس صدتومانی روا می شمرده اند اشاره کرده ام و نادرستی آن را از نظر خود روشن ساخته ام.

سه دیگر:

جهت اصلی مقاله را که یافتن (اقرّب الی الحق) و (اعدل) بودن است. پی گیری کرده ام.

باری. به نکته جالبی در مقاله رسیده ام که در خور درنگ و اندیشه است و آن این که: قیمی و مثلی وصف چیزهایی است که ارزش ذاتی دارند. نه وصف امور اعتباری و در خلاصه مطالب که در صفحه 114 آمده است به آن اشاره کرده ام. نمی دانم آیا ناقد محترم همه مقاله را نخوانده یا در واقع عبارتهای بنده این قدر نارساست؟

ادب و راضی ساختن ناقد محترم و تشویق ایشان برای نقد دیگر مقاله ها و استمرار مباحثه های علمی اقتضا می کند که مصرعی از شعر الفیه ابن مالک را یادآور شویم: (والثانی اولی عند اهل البصره) دومی. یعنی قبول نارسا بودن مطالب بنده. شاید اولی به صواب باشد.

بالاخره ایشان در صفحه 441 نتیجه می گیرد:

(این عبارت با روشنی باز می شناسد که نه مساله مثلی و قیمی درست مورد توجه قرار گرفته و نه موضوع مهم پول و زوایای آن با دقت بررسی شده است؟

در این جا مناسب است مصرع دیگر شعر الفیه را نیز یادآور شویم: (واختار عکسا غیرهم ذو اسره) گروهی که صاحب جمعیتی نیز هستند عکس آن را اختیار کرده اند و شاید بگویند ناقد محترم با دقت مقاله را نخوانده است. و به همین جهت چهار اشکالی که در صفحه 441 کرده هیچ کدام وارد نیست: زیرا اشکال اول: بحث ناسازگاری و دیدگاهها پیش از این. جواب داده شد. در مورد اشکال دوم: جمع بندی نکردن اقوال نیز. در صفحه 97 پاراگراف دوم. به جمع بندی دیدگاهها پرداخته شده و آمده است:

(آنچه تاکنون روشن شد. معیار کلی در پرداخت. در باب غصب و قرض و... در نظر گرفتن نزدیک تری به حق است این اصل اساسی است و دیگر تعریفها و دلیلها فرع همین قانون کلی اند و برای رسیدن به همین قانون و اصل کلی.)

و بنابراین فراز (برابر تمامی معیارهای ارأه شده...) همان معیارهایی است که فقها در کتابهای خود درباره مثلی و قیمی. یادآور شده بودند:

اشکال سوم ایشان در آن صفحه ایرادهای اساسی دارد. خلاصه اشکال چنین است:

(به چه دلیل گفته شده که: مثلی و قیمی از ویژگیهای چیزهایی است که ارزش ذاتی دارند. نه اعتباری؟ فقیهان این بحث را مطلق مطرح کرده اند و هر چیزی که مالیت داشته باشد. اعم از مالیت اعتباری یا غیر اعتباری... و بی گمان اعتباری و غیر اعتباری بودن. هیچ گاه نمی تواند دلیل فرق گذاشتن در رعایت قاعده مثلی و قیمی در ادای دیون باشد.)

بررسی

از سخن ناقد محترم بر می آید که در ذهن وی. بین ارزش اعتباری و مالیت اعتباری فرقی نیست. همین طور. ایشان بین مالیت حقیقی با ارزش ذاتی یا حقیقی تفاوت قائل نشده است. اگر این مفاهیم و فرق آنها روشن شود. فکر می کنم ایشان از این اشکال چشم پوشی کند.

می دانیم که انسان مالک قوا و اعضا و جوارح خود است و این ملکیت بر اعضا و قوا. حقیقی است. نه اعتباری. به این معنی که انسان در حقیقت مالک چشم و گوش و فکر خویش است و وقتی می گوید: چشم من. در حقیقت. چشم مال اوست و بر آن ملکیت حقیقی دارد. سپس انسان با این اعضا و جوارح در جهان خارج دست می یازد و در مثل از دریا ماهی می گیرد یا از درخت جنگل. میوه می چیند. یا از زمین دانه خارج می کند و... در این صورت. می گویند: او بر ماهی. میوه و یا دانه. مالکیت اعتباری دارد و این اموال. به گونه اعتباری مال اوست. در حقیقت. از آن خالق آسمان و زمین است. حال همین مالها و داراییهایی که پیوند مالکانه بر آنها اعتباری است نه حقیقی. هر یک ارزشی دارند که به خود آن چیز و فایده های آن بستگی دارد. ماهی ارزش دارد و میوه ارزش دیگر و... سپس برای معامله پاره ای از این مالهای اعتباری که ارزش ذاتی داشتند. جنسی را به عنوان میانجی و میانگی قرار دادند از گندم و نمک گرفته. تا طلا و نقره که این میانگی و میانجی هم خود دارای ارزش ذاتی بود هم خود و هم نقش سنجش ارزش دیگر چیزها را به عهده داشتند و کم و کم به مرور زمان. پولهایی پیدا شد که خود به خود. هیچ ارزشی نداشتند و تنها نقش سنجش ارزش چیزها را به عهده داشتند و قدر و جایگاه آنها. تنها وابسته به ارزش و اقتدار حکومت بود.

و خلاصه این که: ارزش اعتباری وصف چیزهایی اند که خارج از ما و قوای ما قرار دارند و با ما در پیوندند و تمامی این چیزهای دارای ارزش اعتباری. در تقسیم دیگر ارزش ذاتی دارند. در مقابل چیزهایی که تنها ارزش اعتباری دارند و اعتبار آنها وابسته به اعتبار دولت است. بنابراین. مالیت اعتباری مقسم برای ارزش ذاتی و ارزش اعتباری است و هیچ گاه مقسم مساوی با قسم خود نیست و با قسم خود در یک رتبه هم نیست. نکته دیگر این که: اگر چه پیوند مالکانه و اعتباری انسان با دسترنج خود. عمری طولانی. کم و بیش. به اندازه عمر بشر دارد. ولی عمر ارزش اعتباری به بیش از دوپست سال نمی رسد. بنابراین. بر آنچه نگاشته: (عبارات فقها مطلق است). خدشه وارد است. زیرا ارزش اعتباری در آن زمانها مطرح نبوده و مثالها و احکامی درباره این گونه ارزش اعتباری از آنان شنیده نشده است.

با این شرحها، اگر ناقد محترم یک بار دیگر مقاله را مورد دقت قرار دهند، امید است که پاسخ پرسشهای خود را بیابند. ناقد محترم در صفحه 441 می نویسد: تمامی پولهای امروزی مثلی است. در پنج صفحه این سخن را شرح می دهد که چون بنابر نقد سخنان ایشان نیست، تنها به یادآوری این نکته بسنده می کنیم: اگر بناست پول مثلی باشد، باید زمان را نیز یکی از مقومات آن دانست و اگر بر فرض عرف تفاوتی تا 10٪ را نادیده می انگارد، اگر تورم کم تر از 10٪ بود، پولهای یک سال مثل یکدیگرند و اگر تورم بین 10 تا 20٪ بود، پولهای هر شش ماه مثل یکدیگرند و در تورمهای بین 30 تا 40٪ پولهای هر فصلی مانند یکدیگرند. اگر عرف بسیار دقیق و اهل حساسگری شد و فرق بیش از 5٪ را برنتافت، آن گاه در کشوری که تورمش 20٪ است، تنها پولهای هر سه ماه، مانند یکدیگرند و نمی توان به جای هزار تومانی که امسال از کسی قرض گرفته می شود، سال بعد به او هزار تومان داد و فکر کرد که طلب او پرداخت شده است. به هر حال، تعیین معیار برای شناختن مثل از دیدگاه عرف، نیاز به پژوهشهای میدانی دارد و از بحث این مقال خارج است.

اشکال هفت:

ناقد محترم پس از بیان پاره ای از دلایلی که به میان آمده برای ثابت کردن مدعی و جمع بندی آنها، می نویسد:

(کالبد اصلی مقاله، همین چند جمله است و به نظر می آید اگر دلیل مطلب این باشد، محقق گرامی، بیش از حد خود را به زحمت بی ثمر انداخته است.

به نظر می رسد در پاسخ به این خرده گیری و خرده گیری دیگری که در چند جای مقاله ناقد محترم از این نوشتار دارد:

(نویسنده با شتاب به سوی نتیجه گیری رفته) یادآوری این نکته که سیر تکاملی مقاله را به نمایش می گذارد بایسته می نماید. این نوشتار، پیش از چاپ و پس از چاپ پاره ای از مطالب آن در مجموعه آثار کنگره نقش زمان و مکان، به فرا دید عالمان، پژوهشگران، صاحب نظران چندی گذارده شد و آنان پس از بررسی و مطالعه، کاستیها و ابهامهای نوشته را گوشزد کردند و نگارنده هم به دقت آنها را به کار بست و اشکالها را بر طرف ساخت. در این پیرایش و نقد و بررسیهای عالمانه و دقیق، گفتارهایی که طرح آنها بسیار ضروری نمی نمود حذف شده و جستارهایی افزوده گردید و شاید این حذفها، سبب شده باشد که در جاهایی ناقد محترم و خوانندگان باریک اندیش، گمان برند که نویسنده با شتاب به سوی نتیجه گیری ره پوییده و زمینه سازی نکرده است که در همین جاها نیز اگر دقت شود خواهند فهمید، بی دقتی نشده و حذفها، زبانی به مطلب وارد نساخته، بلکه بر استواری آن افزوده است.

اما این که ناقد محترم یادآور شده، مقاله به درازا کشیده و نویسنده خود را به زحمتهای بی ثمر انداخته، اگر منظور ایشان این باشد که مطالب غیر ضروری و غیر بایسته در مقاله راه یافته که اگر وی با دقت نظر بیفکند، در خواهد یافت این طور نیست هر ادعای مطرح شده دلیل می خواهد و شرح و ما به خاطر ادعاهایی که داریم، نیاز به شرح و ارائه دلیل و روشنگری داشته ایم و این به هیچ روی از سنخ زیادگی گویبهای بی نتیجه نیست، بلکه می تواند در جای خود بسیار راهگشا باشد.

از باب نمونه، وقتی کسی اشکال می کند: این بحثها باطل و خلاف شرع است و کسی که ده سال پیش هزار تومان دزدید و در جایی پنهان کرد و الآن اگر همان پول را بیاورد و به صاحب پول رد کند، این همان پول است و چیز دیگری بدهکار نیست، باید بحث پول و اعتباری آن مطرح شود و وقتی کسی این حرفها را خلاف اجماع فقیهان پیشین می داند، باید بحثهای قیمی و مثلی از قول فقیهان نقل شود، تا معلوم گردد که همه آنها می خواسته اند (اعدل یا اقراب الی الحق) را باز شناسند و وقتی کسی می گوید: گرفتن زیادگی اسمی، خلاف نص قرآن است، باید آیات قرآن بررسی شود و نکته سنجی شود که چرا هیچ گاه مصداق عدالت و به اصطلاح صغرای بحث عدالت در آیات و روایات، روشن نشده است.

بالاخره، وقتی کسی مثلی بودن را در شکل و شمایل ظاهری می بیند، باید به او توجه داد که زمان نیز در مثلی بودن، نقش دارد و یخ در زمستان مانند یخ در تابستان نیست، همان گونه که یخ در قطب هم ارزش یخ در منطقه های استوایی را ندارد... در این صورت، مقاله به درازا می کشد که گزیری از آن نیست.

اشکال هشتم:

خلاصه اشکال:

(اگر کسی سرمایه غیر نقدی مانند تراکتور که قصد فروش آن را نیز دارد، به کسی قرض داد و در مدت قرض ارزش آن پایین آمد، آیا بر اساس قاعده عدالت، قرض گیرنده ضامن مقدار کاهش قیمت تراکتور نیز هست؟ در حالی که چنین امری را هیچ فقیهی نخواهد پذیرفت و پذیرفتنی نیز نیست.)

بررسی:

پیش از این، فرق بین قرض و عاریه بیان شد. اگر صاحب تراکتور، این وسیله را به قرض داده، یعنی آن را از ملک خود خارج ساخته و داخل ملک وام گیرنده کرده و عوض آن را در ذمه قرض گیرنده طلبکار شده، در این صورت، اگر به هر دلیلی از بین برود، به صاحب تراکتور، هیچ گونه زبانی وارد نمی آید؛ زیرا تراکتور در ذمه گیرنده باقی است. بنابراین، تنها در سر رسید قرض، قرض دهنده تراکتوری بسان تراکتوری که قرض داده، طلبکار است. نه خود آن را و افزون بر این که هیچ زبانی متوجه او نیست، وام گیرنده، باید زیان کاهش قیمت را نیز جبران کند. ولی اگر تراکتور را عاریه داده است (که گویا نظر ناقد محترم نیز همین است) در این صورت، تراکتور مال عاریه دهنده است و فرسایشهای دستگاه که امری رایج است، ضمانتی ندارد. زیرا خود عاریه دهنده با توجه به این که دستگاه در اثر کار فرسوده می شود، عاریه داده است، به هر حال، ضررهای غیر عمدی وارد شده بر دستگاه به عهده خود عاریه دهنده است و از جمله آن ضررها پایین آمدن قیمت تراکتور است. عاریه دهنده، خود به این زیان تن داده و با توجه به این که عقد عاریه جایز بوده، نه لازم.

بنابراین، هر زمان عاریه دهنده حق داشته که عقد را فسخ کند و تراکتور را پس بگیرد و آن را در بازار به قیمت مناسب بفروشد و چنین کاری را نکرده است، خود بر خویشتن زیان وارد ساخته است و زبانی که شخص بر خود وارد می کند، راه جبرانی ندارد.

به هر حال، این دومین باری است که ناقد محترم با در هم آمیختن بحث عاریه با وام، اشکالهای از این نوع را مطرح می‌سازد. نکته:

ناقد محترم در ابتدای مقاله و در پایان آن قول داده که مساله ربا و تورم را در مقاله ای جداگانه بررسی کند و پیشاپیش نوشته است: (... اظهار این که جبران کاهش ارزش پول از مصادیق ربا به شمار نمی‌آید، ادعای دشواری است.)

(بنده ضمن استقبال از مقاله ایشان و دعا برای توفیق بیش از پیش وی، ناصحانه تقاضا می‌کنم، مقاله را خودتان پیش از چاپ مرور کنید، از دوستان و استادان خود بخواهید که آن را نقد و بررسی کنند؛ زیرا در هم آمیختگی بحثهایی بمانند آنچه بیان شد، زیانهای بزرگی به بحثهای علمی و شخص حضرت عالی وارد می‌سازد و بیان یک مطلب اگر چه کار دشواری است، ولی بیان اشتباه مطلب بیان شده به مراتب سخت تر است. در صورتی که مباحث و مشاوره پیش از چاپ، چه بسا، بسیاری از اشتباه ها را برطرف سازد و بحثها را کم اشکال تر کند.

ناقد محترم در آخرین صفحه از نقد خود، خلاصه اشکالهای اصلی مقاله را در شش بند یادآور شده است، از جمله:

1. ناآشنایی نویسنده با ادبیات بحث: ربا، تورم، پول و....

2. بی توجهی وی به روشن گری و بیان صحیح اصطلاحات اقتصادی، مانند: تورم.

ضمن این که بنده نا آشنایی خود را نمی‌پوشانم، ولی برای جبران این کاستی، مقاله را به شماری از دانشجویان کارشناسی ارشد در رشته اقتصاد دادم در باره اصطلاحهای ربا، تورم، کاهش پول و... صحبت شد و سرانجام قرار بر این شد که برای مشکل نشدن مقاله و وارد اصطلاحات فنی نشدن آن، همان اصطلاحات با معانی روزمره آن به کار رود و در قسمتی از مقاله به این مطلب اشاره شود که در پاورقی شماره 21 و شماره 102 تا حدودی اشاره شد.

3. خالی بودن نوشتار از دقتها و ژرف کاویهای لازم.

با پذیرش کاستیهای خویش و اعتراف به این که:

بتر زانم که خواهی گفت آئی

ولیکن عیب من چون من ندانی

تلاش شده با استفاده از دانش دوستان و استادان این کاستی جبران شود، ولی باید اعتراف کرد که کاوشهای علمی را فرجامی نیست و پیوسته در هر نوشته ای می‌توان چنین کاستی را نشان داد.

4. تکرارهای بسیار و غیر ضروری.

با این که به ظاهر تکرارهایی به چشم می‌خورد، ولی در هر مرتبه که بحث تکرار شده برای بیان نکته ای جدید و در راستای هدفی خاص بوده است و به نظر می‌رسد با این حال، هنوز حق سخن ادا نشده است و گرنه اشکال پنجم: ارأه مطالب بسیار، اما بی ربط با اصل بحث و اشکال ششم: ناسازگاری بین مقدمات و نتیجه گیریها مطرح نمی‌شد.

در خاتمه با تشکر مجدد از زحمتهای و تلاشهای ناقد محترم در نقد مقاله این جانب و تقاضای بررسی و نقد دیگر نوشته ها، اگر قلم در برخی جاها به ناروا گردیده و خلاف میل قلبی، مطلبی نوشته باشد، پوزش می‌طلبم.

